

تلاشی در سپرمه فایل



- ✓ دانلود گام به گام تمام دروس
- ✓ دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه
- ✓ دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی
- ✓ دانلود نمونه سوالات امتحانی
- ✓ مشاوره کنکور
- ✓ فیلم های انگیزشی

🌐 [Www.ToranjBook.Net](http://Www.ToranjBook.Net)

Telegram: [ToranjBook\\_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

Instagram: [ToranjBook\\_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)

جزوه آموزشی

# عربی دوازدهم

رشته تجربی و ریاضی

تهییه کننده:

آموزشگاه آل محمد (ص)

پلاشی در مسیر موفقیت

## فهرست مطالب

|    |                        |
|----|------------------------|
| ۳  | حروف مشبّهه بالفعل:    |
| ۴  | انواع لا: لای نفس جنس: |
| ۶  | حال:                   |
| ۱۲ | مفعول مطلق:            |
| ۱۷ | مستثنی و اسلوب حصر:    |

نحو  
نحو در مسیر موفقیت

## حروف مشبّهه بالفعل:

إنَّ (قطعاً، هماناً، به درستي، بي گمان) كه برای تأکيد معمولاً در ابتدا می آید. مثال: إنَّ الله لا يضيعُ أجر المحسنين: بي گمان خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

أنَّ: به معنای «كه» و دو جمله را به هم وصل می کند و معمولاً در وسط جمله است.

قال أعلم أنَّ الله عل كل شى قدير: گفت می دانم كه خداوند بر همه چيز تواناست.

كأنَّ: به معنای مانند(گویی)

كأنَّه الياقوتُ والمرجانُ: آنان مانند(گویی)ياقوت و مرجانند.

لكنَّ: برای بروز کردن ابهام از جمله ماقبل و کامل کردن آن به کار می رود و معمولاً نوعی تضاد را هم در أكثر اوقات از جمله ماقبلش بیان می نماید.

لكنَّ إنَّ الله لذو فضل على الناس ولكنَّ أكثر الناس لا يشكرون: بي گمان خدا داراي بخشش برمدم است ولی بيشتر مردم نمی دانند.

فهذا يوم البعث و لكنكم كنتم لا تعلمون: اين روز رستاخيز است ولی شما خودتان نمی دانستید.

لعلَّ: به معنای (شاید، امید است) به کار می رود.

إنـا جعلناه قرآنـا عربـيا لـعـلكـم تعـقولـون: هـمانـا ما قـرآنـا رـا بـه زـبانـا عـربـيـا قـرارـا دـادـيمـا اـميـدـا استـ(شـاـيدـ) شـماـ اـنـديـشـهـ كـنـيدـ.

ليـتـ: (اـيـ كـاـشـ، كـاـشـ)هـمانـ طـورـ كـه مـيـ بـيـنـيدـ حـرـوفـ مشـبـهـهـ هـمـهـ تـشـدـيـدـ دـارـنـدـ بـه جـزـ ليـتـ.

ليـتـ بـيـانـ گـرـآـرـزوـهـاـسـتـ وـمـعـمـوـلـاـ آـرـزوـهـاـيـ مـحـالـ وـ دـسـتـ نـيـافتـنـىـ رـاـ دـرـ بـرـ مـيـ گـيـرـدـ وـ بـهـ صـورـتـ «ـيـاـ ليـتـ:ـ اـيـ كـاـشـ»ـ

همـ بـهـ کـارـ مـيـ رـوـدـ.ـ مـثـالـ:ـ «ـوـيـقـولـ الـكـافـرـيـاـ لـيـتـنـىـ كـنـتـ تـرـابـاـ»ـ:ـ وـ کـافـرـ مـيـ گـوـيدـ:ـ اـيـ کـاـشـ منـ خـاـكـ بـوـدـ.

نـحـوـهـ تـرـجـمـهـ ليـتـ وـ لـعـلـ بـاـ فـعـلـ مـضـارـعـ:ـ فـعـلـ مـضـارـعـ درـ اـيـنـ نـوـعـ جـمـلـهـ بـهـ شـكـلـ مـضـارـعـ التـزـامـيـ تـرـجـمـهـ مـيـ شـوـدـ.

لـعـلـ حـمـيـدـيـسـافـرـ:ـ شـاـيدـ(ـاـمـيـدـ اـسـتـ)ـ حـمـيـدـ سـفـرـ كـنـدـ---ـليـتـ صـدـيقـيـ يـنـجـحـ فـيـ المـسـابـقـهـ:ـ کـاـشـ دـوـسـتمـ درـ مـسـابـقـهـ

پـيـرـوـزـ شـوـدـ---ـليـتـنـىـ أـشـاهـدـ جـمـيـعـ مـدـنـ بـلـادـيـ:ـ کـاـشـ هـمـهـ شـهـرـهـاـيـ کـشـورـمـ رـاـ بـيـنـمـ---ـلـعـلكـمـ تـفـلـحـونـ :

شـاـيدـ(ـاـمـيـدـ اـسـتـ)ـ کـهـ رـسـتـگـارـ شـوـيدـ.

نحوه ترجمه لیت و لعل با فعل ماضی: به صورت ماضی استمراری و ماضی بعيد به کار می رود.

لیت ناصر ابتعد عن الکسل: کاش ناصر از تنبلی (دوری می کرد، دوری کرده بود).

لیت إبني ما ضارب صديقه: اى کاش پسرم با دوستش زد و خورد(نمی کرد، نکرده بود).

لیت الرسل ما كانوا مقتولين: کاش پیامبران کشته (نمی شدند، نشده بودند).

### أنواع لا: لای نفس جنس:

لا حرف جواب که در پاسخ به هل و أنت به کار می رود. مثال: هل أنت من الشيراز؟ لا

لا حرف عطف: صدیقک من صدقک لا من صدقک: دوست تو کسی است که به تو راست بگوید نه این که تو را تصدیق کند.

أنا أريدك لا مجيد: (در اينجا لا حرف عطف است: من تو را می خواهم نه مجيد را).

لا حرف نفی: بر سر فعل مضارع می آید و آخرش حرکت می پذیرد و معنی مضارع اخباری منفی می دهد. یذهب: می رود: لا یذهب: نمی رود.

إن الله لا يضيع أجر المحسنين: خداوند پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.

لا حرف نهی: بر سر فعل مضارع آید و معنی دستوری می دهد و به صورت نهی ترجمه می شود و آخر فعل را تغییر می دهد مانند: تذهب: می روی : لا تذهب: نرو

و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله: و فحش ندھیدکسانی را که غیر خدا را فرا می خوانند.

لا نفی جنس: فقط حرکت فتحه می گیرد و فقط بر سر اسم می آید یعنی بعد از آن فعل نمی آید و دقت شود که این اسم به هیچ وجه ال نمی گیرد و به اسم دیگر هم اضافه نمی شود مثال: لارجل عالم: هیچ مردی دانا

نیست.— لا معبود غير الله: هیچ معبدی غیر از خدا نیست.—

در جملات زیر لا نفی جنس نداریم:

مثال: لا الكتاب على المنضدة: در اينجا کتاب چون ال گرفته اسم لای نفی جنس نیست.

رأيَتْ أَحَدَ الْأَشْخَاصِ فِي الْمَسْجِدِ: (يُكَى إِزْ أَشْخَاصَ رَا دَرْ مَسْجِدَ دِيدَمْ) دَرْ اِينْ جَا چُونْ أَحَدَ بَهْ أَشْخَاصَ اِضَافَه  
شَدَهْ پَسْ نَمَى تَوَانْ اِينْ لَا رَا نَفَى جَنْسَ گَرْفَتْ.

أَلَا تَعْرِفُ ذَلِكَ الشَّخْصَ: آيَا آنَ شَخْصَ رَا مَى شَنَاسِي: دَرْ اِينْ جَا چُونْ بَعْدَ اِزْ لَا فَعْلَ آمَدَهْ پَسْ لَا نَفَى جَنْسَ  
نَيْسَتْ وَ لَا نَافِيَهْ اِسْتْ.

تَرْجِمَهْ لَا نَفَى جَنْسَ: هِيَچَ.....نَيْسَتْ. مَثَال: لَا كَنْزَ أَغْنَى مَنْ الْقَنَاعَهْ: هِيَچَ گَنْجَى بَىْ نِيَازْ كَنْنَدَهْ تَرْ اِزْ قَنَاعَتْ  
نَيْسَتْ.

لَا فَقَرَ أَشَدُّ مَنْ الْجَهَلْ: هِيَچَ فَقْرَى سَخْتَ تَرْ اِزْ نَادَانَى نَيْسَتْ.

نَكْتَهْ (وَيِّرَهْ عَلَاقَهْ مَنْدَانْ): خَبَرْ لَايْ نَفَى جَنْسَ گَاهَى حَذْفَ مَى شَوْدَ.

لَا سِيفَ إِلَّا ذَوَالْفَقَارْ: دَرْ اِصْلَ چَنِينْ بُودَهْ: لَا سِيفَ مَوْجُودَهْ إِلَّا ذَوَالْفَقَارْ.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ: دَرْ اِصْلَ: لَا مَوْجُودَهْ إِلَّا اللهُ وَ.....

نَكْتَهْ هَایِ تَكْمِيلِي: ۱- دَرْ جَمْلَهْ أَلَا كَلَّ شَيِّ غَيْرُ اللهِ «أَلَا» حَرْفَ تَنبِيَهَهْ اِسْتْ وَ لَايْ نَفَى جَنْسَ نَيْسَتْ.

جَمْلَهْ لَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يَعْتَمِدُ غَلْطَهْ اِسْتْ وَ صَحِيحَهْ آنَ: لَيْتَ الْمُسْلِمِينَ يَعْتَمِدُونَ اِسْتْ زَيْرَا دَرْ اِفْعَالَ نَاقِصَهْ (حَرْفَهْ)  
مَشْبِهَ، لَا نَفَى جَنْسَ وَ ..) بَاِيدَ جَمَلَاتَ بَعْدَ اِنَّهَا اِزْ لَحَاظَ مَفْرَدَ وَ جَمْعَ بُودَنَ بَا هَمَ مَطَابِقَتَ نَمَائِينَ.

أَصْبَحَنَ مجْتَهَدَهْ غَلْطَهْ اِسْتْ وَ صَحِيحَهْ آنَ: أَصْبَحَنَ مجْتَهَدَاتَ اِسْتْ زَيْرَا نَ درْ أَصْبَحَ جَمْعَ مؤْنَثَهْ اِسْتْ وَ خَبَرْ  
آنَ (كَلْمَهْ تَكْمِيلَ كَنْنَدَهْ آنَ) نَيْزَ بَاِيدَ نَيْزَ جَمْعَ مؤْنَثَهْ باشَدَ نَهْ مَفْرَدَ پَسْ مجْتَهَدَاتَ دَرَسَتْ اِسْتْ.

لَيْتَهُنَّ تَنْفَعَنَ غَلْطَهْ اِسْتْ وَ صَحِيحَهْ آنَ لَيْتَهُنَّ يَنْفَعَنَ اِسْتْ زَيْرَا بَا ضَمِيرَهُنَّ يَنْفَعَنَ مَى آيَدَ وَ بَرَايَ اِينَ كَهْ تَنْفَعَنَ بَهْ  
كَارَ روَدَ بَاِيدَ بَشَوَدَ لَيْتَكَنَّ تَنْفَعَنَ.

الأشی دَرْ مَسِيرَ مَوْفَقَیَتْ

## حال:

حال: اسمی است نکره که حالت یک اسم معرفه دارای ال یا اسم خاص یا یک ضمیر قبل از خود را بیان می کند که به اسم ماقبل ذوالحال یا مرجع حال می گوییم و به این اسم نکره که معمولاً در قالب هایی مانند(اسم فاعل، اسم مفعول و...) می آید حال می گوییم که در بسیاری از اوقات در اواخر جمله و به تنها<sup>ی</sup> می آید به چنین حالی حال مفرد(چون به تنها<sup>ی</sup> آمده) هم می گوییم.

مثال: خرج صاحب حال <sup>ضاحکان</sup> <sup>المعلم</sup>: معلم خندان خارج شد. - خرج ذوالحال <sup>حال و منصوب</sup> <sup>المعلمان</sup> <sup>ضاحکین</sup>: دو معلم خندان خارج شدند.

خرج فاعل ذوالحال <sup>ضاحکان</sup> <sup>المعلمون</sup>: معلمان(جمع مذکر) خندان خارج شدند.

خرجت المعلمات <sup>ضاحکات</sup>: معلمان(جمع مؤنث: خانم ها) خندان خارج شدند، المعلمات صاحب حال است.

نکته: همان طور که در تمام موارد بالا می بینید در حال مفرد بین ذوالحال و حال از لحاظ مفرد، مثنی و جمع بودن تناسب وجود دارد.

نکته: اگرچه دانستن ذوالحال از اهداف کتاب درسی دانسته نشده اما دانستن آن و عادت به پیدا کردن آن می تواند دانش آموز را در پیدا کردن سریع تر حال در جمله راهنمایی کند.

مثال: شاهدت ذوالحال <sup>مُعْجِباً</sup> <sup>أَزْهَارَ الْحَدِيقَةِ</sup>: شکوفه های باغ را دوست داشتنی بود دیدم.

در اینجا معجبًا حالت مفرد است که نیاز به یک صاحب حال دارد و چون معجبًا مفرد است. پس ازهار نمی تواند صاحب حال آن باشد در نتیجه ضمیر (ت) صاحب حال است.

يا أيها الناس علموا أولادكم <sup>مشفقين</sup>: اي مردم اولادتان را با دلسوزی تعليم دهيد.

در اینجا مشفقین حال و منصوب است که ذوالحال آن و ضمیر بارز در علموا است.

**رأيتُ مفعول صاحب حال** الضيوف فى الغرفه جالسين : در اينجا جالسين حال است و صاحب حال آن ضيوف است که جمع است: مهمان ها در اتاق به صورت نشسته ديدم.

**أخذتُ الكتب من المكتبه** سريراً حال : در اين جا سريعاً حال است و چون مفرد است به ت باز می گردد: کتاب ها را از كتاب خانه باسرعت گرفتم.

**إشتغلَ منصورٌ فِي الْمَرْعَةِ** نشيطاً : منصور در مزرعه با خوشحالی کارکرد: در اين جا نشيطاً حال و منصور صاحب حال است.

**خُلِقَ إِلَى نَسَانٍ ضَعِيفًا** : انسان ضعيف خلق شده است: ضعيف:حال، الانسان: صاحب حال.

**رأيتُ التلميذين ضاحكين** : دو دانش آموز را خندان ديدم: ضاحكين: حال، التلميذين: صاحب حال.  
 جاء محمد مسروراً: محمد با شادمانی آمد: محمد صاحب حال و مسروراً حال است.

**وصل المسافر الى المطار متاخراً**: مسافر با تأخير به فرودگاه رسید. المسافر صاحب حال و متاخراً حال.

**وصلت المسافرتان متاخرتين** : دو مسافر با تأخير به فرودگاه رسیدند. متاخرتين: حال، المسافرتان: صاحب حال.  
وصلت المسافرات الى المطار متاخراتٍ : مسافران با تأخير به فرودگاه رسیدند.

**إنَّ الاعداء يقفون قرب بلدنا** مقاتلين : همانا دشمنان در تزديکی کشور ما جنگجويانه می ايستند: الاعداء: صاحب حال و مقاتلين: حال است.

**رجع الجنود من الجبهات مُنتصرين** : سربازان از جبههها پیروزمندانه بازگشته‌اند الجنود: صاحب حال و منتصرين حال است.

**رأى الناسُ رسولَ ا... مبتسماً للاطفال**: مردم پیامبر را لبخندزنان به کودکان دیدند: رسول ا... صاحب حال  
مبتسماً حال است.

**أرسلَ ا... الانبياءَ مبشرين** : خداوند پیامبران را بابشارت فرستاد: مبشرین حال و الانبياء صاحب حال.

يساعد طلاب المدرسه هذا التلميذ متکاسلاً: دانش آموزان مدرسه اين دانش آموز را تنبيل واركمك می کنند:

متکاسلاً: حال و طلاب المدرسه: صاحب حال است.

بلغ صديقي قمه احد الجبال مشاهداً المناظر الرائعه: دوستم مشاهده کنان به قله يکی از کوه ها رسيد و مناظر زيبا را دید. مشاهداً: حال و صاحب حال آن صديقي است.

أعمل الخير راجياً أن يتقبله ا...: کار خير را با اميدواری از خداوند انجام می دهم که آن را قبول کند: راجياً حال و صاحب حال آن أنا مستتر در أعمل است.

ساعدتني زملائي في فهم الدروس مسروراً: همکلاسي هایم در فهم دروس به من که شادمان بودم کمک کردند: مسرور: حال و ضمير (ى) در ساعدنی صاحب حال است: دقت شود که زملائي چون جمع است با مسرورکه مفرد است مطابقت ندارد به همین دليل نمي تواند صاحب حال باشد.

رأيت أخاك الوحيدة الصغيرةاليوم ناجحاً: برادر تنهای کوچکت را امروز در حالتی پیروزمندانه دیدم. ناجحاً حال و صاحب حال آن ضميرك در اخاك است.

شاهد الناس اشعه الشمس من وراء الجبل متكونة من الوان مختلفه: مردم اشعه های خورشيد را از پشت کوه های تشکيل شده از رنگ های مختلف دیدند: متكونه حال و صاحب حال آن أشعه الشمس است. دقت کنید که متكونه با الناس به دليل مؤثث و مذكر بودن و اشياء و انسان بودن هماهنگ نيست و أشعه جمع مكسر شعاع است.

لاتكون كمن لا يحاول في حياته قادرًا : مانند کسی نباش که در زندگی اش با اين که تواناست تلاش نمی کند: قادر حال و صاحب حال آن هو مستتر در لا يحاول است.

مدح مدير الشركه هذه الموظفه لاقه : مدير شركت اين کارمند را شايسته وار ستايش کرد: لاقه: حال و هذه الموظفه: صاحب حال است.

سؤال الطلبه متعجبين : دانشجويان با تعجب پرسيدند: حال: متعجبين و صاحب حال: الطلبه. دقت شود که طلبه جمع مكسر طالب و مذكر است.

انسحب العداه في الحرب خاسرين: دشمنان زيان وار در جنگ عقب کشيدند. خاسرين: حال و العداه: صاحب

حال: دقت شود که العداه جمع مكسر العادي و مذكر و اسم فاعل است.

نبهته أمه نادماً من عمله السيئ: مادرش او را در حالتی پشيمان از عملش آگاه کرد: نادماً حال و ضمير ه در  
نبهته صاحب حال.

يتعجب الناس برويه بعض الحيوانات مخلوقة بيد الخالق: تعجب می کنند مردم به دیدن بعضی حیوانات آفریده

شده به دست آفریدگار: الحيوانات: صاحب حال، مخلوقه: حال

ربت الشاعره ولدها شاباً على حب الادب: شاعر پرسش را در حالی که جوان و دوستدار ادب بود تربیت کرد: شاباً  
حال، ولدها: صاحب حال: دقت کنید که الشاعره چون مؤنث است نمی تواند صاحب حال شاب است  
بهشود.

حال جمله اسمیه:

حال جمله اسمیه با فرمول (حرف واو + ضمير: هو، هي، هم، انت، انتم + اسم يا فعل مرفوع) می آید.

مثل: ذهب الطالب وهو مسروحٌ : دانش آموز رفت در حالی که شادمان بود.

مثل:رأيت الفلاح و هو يجمع المحصول : کشاورز را دیدم در حالی که محصول را جمع می کرد.

إرجع و أنت خائف : برگرد در حالی که ترسان هستی.

نکته: حال جمله اسمیه متشكل از (و+ ضمير + فعل يا اسم) مرفوع است نه منصوب. برای مثال در جمله:

ركبت الطالبات و هن راكباتٍ : چون حال جمله اسمیه است راکبات باید مرفوع بشود. و هن راكبات صحیح است.

نکته: در برخی موارد دو حال را در پشت سر هم داریم: مانند

تخرجت من الجامعه ناجحاً فائقاً على المصائب و هو صعب المنال : از دانشگاه فارغ التحصیل شدم با موفقیت و

پیروز بر مشکلات در حالی که آن هدفی سخت دست نیافتنی به شمار می رفت: ناجحاً حال اول فائقاً حال دوم و

صاحب حال آن ضمير (ت) و این که جمله وهو صعب المنال حال جمله اسمیه است که صاحب حال آن

المصائب است.

پروردگارت برگرد: راضیه: حال اول، مرضیه: حال دوم و ضمیری در ارجعی: صاحب حال.

رایت<sup>۱</sup> **الحجاج** فی مطار مهر آباد مشتاقاً و هم یرکبون الطیاره: مشتاقاً حال و صاحب حال آن ضمیر ت است دلیل که حجاج صاحب حال نیست این است که مشتاق مفرد است و حجاج جمع مكسر به همین دلیل هماهنگ نیستند و جمله و هم یرکبون هم حال جمله اسمیه است و صاحب حال آن الحجاج است.

**جمله اسمیه و ضمیر ک:** صاحب حال: أَشَاهدُكَ وَأَنْتَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ: تُو رَا مَى بَيْنَ دَرَخَتَ نَشِستَهُ اَيْ: وَأَنْتَ جَالِسٌ: حَالٌ

تخرجه من الجامعه ناجحاً فائقاً على المصائب و هو صعب المنازل : از دانشگاه فارغ التحصيل شدم با موفقیت و پیروز بر مشکلات در حالی که آن هدفی سخت دست یافتنی بود: ناجحاً حال اول فائقاً حال دوم و صاحب حال آن ضمیر (ت) و ابن که حمله و هو صعب المنازل، حاصله اسمیه است که صاحب حال آن المصائب است.

سالت قاضیاً عادلاً فی المحکمه یجیبني خاضعاً صادقاً قاضی عادلی را دیدم که در محکمه فروتنانه و صادقانه به من جواب می داد: خاضعاً حال اول، صادقاً: حال دوم و صاحب حال آن ضمیر هو مستتر در یجیبني است که به قاضی پر می گردید.

نکته: دقت کنید اگر بین خاضعاً، صادقاً حرف (واو) قراردهیم کلمه دومی معطوف می شود و دیگر حال نیست.  
پس حرف واو مابین خاضعاً و صادقاً حرف عطف است. مثال: **ُيجبىنى خاضعاً و صادقاً**: در اینجا خاضعاً حال است ولی صادقاً چون بعد از واو آمده عطف است و حال دوم نمی باشد.

نکته: حال در صیغه اول شخص جمع(نحو: ما) حتماً باید جمع باشد و مذکور و مومنث در آن مطرح نیست.

**مثال خطأ ا مشخص كـ؟**

نکته: حال را با نقش‌های دیگر مثل صفت، اسم و تکمیل کننده افعال ناقصه و مفعول و ... اشتباه نگیرید. مثال:

رايت<sup>۱</sup> ولداً مسروراً: پسر خوشحالی را دیدم: در اين جا ولد موصوف و مسرور صفت است چون هر دو تنوين دارند.

رايت<sup>۲</sup> الولد المسرور: پسر خوشحال را دیدم. در اين جا الولد موصوف و المسرور صفت است . چون هر دو ال دارند.

ذهبت البنت<sup>۳</sup> الفرحة: دختر شادمان رفت. در اين جا البنت موصوف و الفرحة صفت است چون هر دو ال دارند و مؤنث هستند.

موارد حال برای سه مثال فوق:

ذهبت البنت، فرحة: دختر با خوشحالی رفت. در اين جا فرحة حال و البنت صاحب حال است.

رايت الولد، مسروراً : پسر را خوشحال دیدم. در اين جا مسروراً اسمی است نکره که حالت الوالد که معرفه است را بيان می‌کند پس مسروراً حال و الولد که معرفه است صاحب حال است.

رايت<sup>۴</sup> فی جامه طهران طالباً مسروراً يطالع كتبأ علميأ: در دانشگاه تهران دانش آموز شادی را دیدم \_ که كتاب های علمی مطالعه می کرد: طالباً مفعول رايت<sup>۵</sup> و مسروراً هم صفت آن و جمله يطالع هم جمله وصفیه است پس حال نداریم.

در جمله «نظفت الغرفة تنظيفاً»: «قطعاً اتا ق را تمیز کردم.» کلمه تنظیفیاً مفعول مطلق تأکیدی برای نظفت است و هم مصدر است پس حال نیست.

نکته: کلمه کثیراً را معمولاً حال نگیرید مثل: البنا تتحاج الى هذه المعلمه کثیراً: دختران به این معلم بسیار نیاز دارند.

تعجبت<sup>۶</sup> من ابني کبرت کثیراً: از پسرم تعجب کردم بسیار بزرگ شده است. بدأ الطالبُ بدرسِه و اجتهد فيه کثیراً: دانش آموز درسش را شروع کرد و در آن بسیار تلاش کرد.

# خلاصی در مسیر موفقیت

یُعَجِّبُ عَمَلُ الْخَنْسَاءِ الْعَائِدِيْنَ مِنْ سَاحِهِ الْمَعْرِكَهُ: كَارْ خَنْسَاءَ بِرْغَشْتَگَانَ اَزْمِيدَانَ جَنَگَ رَا بِهِ تَعْجِبَ وَ مَى دَارَدَ: العَائِدِيْنَ مَفْعُولٌ أَسْتَ وَ عَمَلُ الْخَنْسَاءِ فَاعِلٌ أَسْتَ وَ كَلْمَهُ الْعَائِدِيْنَ چُونَ الْ دَارَدَ پَسَ مَعْرِفَهُ أَسْتَ وَ حَالَ نَمِيَ تَوَانَدَ باشَدَ.

كَانَ الْفَارَابِيَ مَوْصُوفٌ يَطَالِعُ فِي ضَوءِ قَنْدِيلِ الْحَرَاسِ: در این جا عالمًا فعل کان را تکمیل می کند پس حال نیست. --- -

كَانَ اسْمَ كَانَ مَرْفُوعٌ خَبَرُ کَانَ مَنْصُوبٌ صَادِقًا صَدِيقَيِ: صادق معنی جمله کان را تکمیل می کند.

شَاهِدُنَا سِيَارَهُ تَذَهَّبُ فِي الطَّرِيقِ: در این جا جمله تذهب فی الطريق جمله نکره سیاره را توصیف می کند و معنی که

مَى دَهَدَ: تَرْجِمَهُ: اَتُومَبِيلِي رَا دَيَّدِيمَ كَهْ دَرْمَسِيرَ مَى رَفَتَ.

نَكِّيْهُ: بِرْخِي اَفْعَالَ بِهِ مَانِنَدَ حَسْبَ، جَعَلَ، أَعْطَى، أَلْبَسَ دَوْ مَفْعُولَ مَى گَيْرِنَدَ وَ مَفْعُولَ دَوْمَ آنَ هَا رَا بَا حَالَ أَشْتَبَاهَ نَكِّيْرِيدَ.

رَبَّ إِجْعَلَنِيَ (يَ) مَقِيمًا لِلصَّلَاهِ: در اینجا مقیماً مفعول به دوّم است پس حال نیست. تَرْجِمَهُ: پَرْوَرَدَگَارَا مَنَ رَا به اَوْلَى

پَرْپَاكِنَنَدَهْ نَمَازَ قَرَارَ بَدَهْ.

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا: بِي شَكَ ما قُرْآنِي عَرَبِي رَا قَرَارَ دَادِيمَ: ضَمِيرُهُ مَفْعُولُ اَوْلَى وَ قُرْآنَ مَفْعُولُ دَوْمَ وَ عَرَبِيًّا صَفَتَ است برای موصوف قرآن نه حال.

حَسِبْتُ مَفْعُولُ اَوْلَى صَادِقًا كَ: تو رَا رَاستَ گَوْ پَنْداشْتَمَ.

الْهَى أَعْطَنِي فَرَحًا فِي الْحَيَاةِ: خَدَايَا بِهِ مَنْ در زَنْدَگَى شَادِي رَا عَطَا كَنْ: ضَمِيرُ (ي) مَفْعُولُ اَوْلَى وَ فَرَحًا مَفْعُولُ دَوْمَ است نه حال.

جَعَلْتُ صَدِيقَتِي اَمِينَهُ لَامُورِي: دَوْسَتَمَ رَا اَمِينَ بِرَايِ كَارَهَايِمَ قَرَارَ دَادَمَ: صَدِيقَهُ: مَفْعُولُ اَوْلَى اَمِينَهُ مَفْعُولُ دَوْمَ است پس حال نداریم.

نکته پایانی ویژه علاقه مندان: همان طور که گفته شد بین حال و ذو الحال در جمله تناسب وجود داشته باشد

مثال: سأل الطلبة متعجبة: در اینجا متعجبه باید بشه متعجبین زیرا الطلبه جمع مكسر الطالب است به معنی

دانشجویان و حال آن باید مثل خودش جمع باشد نه مفرد. ترجمه: (دانشجویان با تعجب پرسیدند. وصلت

المسافرتان متأخرین: متأخرین غلطه زیرا جمع است در حالی که ذو الحال آن المسافرتان مثنی است و باید به

شكل متأخرین نوشته شود: دو مسافر با تأخیر به فرودگاه رسیدند. متأخرین: حال، المسافرتان: صاحب حال.

رسل ا... الانبياء مبشرًا: در اینجا مبشرًا باید بشه مبشرین زیرا به ذو الحال لأنبياء بر می گردد. (خداآنده پیامبران

را ببشرات فرستاد)

### مفعول مطلق:

مصدری است جامد و منصوب که برای تأکید کردن فعل جمله بعد از آن می آید. پس هر جا یک فعل و در ادامه آن یک مصدر هم ریشه که منصوب است را ملاحظه کردید مفعول مطلق است.

مثال: يحاسب الله الناس يوم القيمة حساباً لطيفاً

### شاهدت المعلم في المدرسة مشاهدة

#### أنواع مفعول مطلق:

مفعول مطلق تأکیدی(وقوع فعل، تأکید فعل): معمولاً به تنها ی و در آخر جمله ای کامل به کار می رود که برای تأکید و رفع شک به کار می رود. مثال: يجتهد الطالب في الدرس اجتهاداً - أكرمت التلميذ اكراماً

شاهدت المعلم في المدرسة مشاهدة- نزل الله القرآن تنزيلاً

نکته مهم: مفعول مطلق را از میان مشتقات(اسم فاعل، اسم مفعول و...) انتخاب نکنید.

مثال: هم يجاهدون في سبيل الله مجاهدة الم وكلين.(جاهداً، مجاهداً، مجاهدة)

در جای خالی نیاز به مصدری است از فعل يجاهدون که از باب مفاعله است و این مصدر جامد هم باید باشد پس جاهداً، مجاهداً چون مشتق و اسم فاعل هستند غلطند و مجاهده درست می باشد که مصدر و جامد است.

نکته کلیدی: مفعول مطلق از جنس فعل است.

مثال: نزّل الله القرآن تنزيلاً, نازلاً, نزولاً, انزالاً, تنزيلاً.

دراینجا چون نزّل از باب تفعیل است پس م صدر تنزیل درست است اما نزّلاً, نازلاً, انزالاً به دلیل اینکه از ریشه‌ی نزّل نیستند و به ترتیب باب تفعّل، مشتق و افعال هستند غلط می‌باشند.

مفعول مطلق چون مصدر است نمی‌تواند به صورت اسم فاعل، اسم مفعول و تفضیل بیاید.

هذه البطله كانت تهاجم العدو.....دقيقة.(مهاجمَه ، هجوما). مهاجمَه اسم فاعل است و هجوما هم با مصدر مهاجمه هم خوانی ندارد.

كاتب التلميذ(مکاتبَه ، كتاب،كتُبا،مکاتبَا): نیاز به مصدری از باب مکاتبه (مفاعله) هستیم.

دعوت القومى .....الآملين (مدعو، داعیا، دُعوه)

مفعول مطلق نوعی (بیانی، کیفی): در وسط جمله آید و بعد از آن یک صفت یا مضاف‌الیه خواهد آمد.

يجتهداً الطالب في الدرس اجتهاداً كثيراً( كثيراً صفت است). (مفعول مطلق نوعی)

قرأتُ آياتٍ من القرآن قراءةً تؤثر في القلب. (مفعول مطلق نوعی).(جمله تؤثر مصدر قراءه را توصیف می‌کند پس وصفیه است).

هم يجاهدون في سيل الله مجاهدة المتكلين. (مفعول مطلق نوعی).(مجاهدة المتكلين مضاف‌الیه است).

عليكم أن تحاسبوا أنفسكم محاسبة دقيقة: . (مفعول مطلق نوعی). دقيقة صفت است.

استخدم مدير الشرکه الموظون إستخداما ما فهم الآخرون سر اختياره: (مفعول مطلق نوعی). مدير شرکت کارمندان را به گونه‌ای به کار گرفت که دیگران راز انتخابش را نفهمیدند.

استغفرت الله استغفارا صادقا: از خدا صادقانه آمرزش خواستم. (مفعول مطلق نوعی). صادقا صفت است.

أنفق الرجل المؤمن أمواله إنفاق الصالحين: (مفعول مطلق نوعی). مرد مؤمن اموالش را مانند صالحان انفاق کرد.

أنفق الرجل المؤمن أمواله إنفاقا بالغا: (مفعول مطلق نوعی) مرد مؤمن اموالش را کاملاً انفاق کرد.

نکته طلایی: موارد زیر را مفعول مطلق نوعی نگیرید بلکه مفعول مطلق تأکیدی است که بعد از آن صفت یا مضاف الیه نیامده است.

تكلمت مع طالباتی حول النص تكلماً ألا تنذکرین ذلک: در اینجا مفعول مطلق تأکیدی است و ألا از حروف تنبیه یا آگاهی سازی است و این جمله تکلم را توضیح نمی دهد و جمله قبل از ألا کامل است و وصفیه نیست. ابتسامت أمی فی وجھی ابتساماً ففرحت من ذلک: در اینجا باز مفعول مطلق تأکیدی است و حرف ف ربطی به ابتساماً ندارد و جمله قبل از حرف ف کامل است پس وصفیه نیست.

جلس المعلمون جلوساً ليطالعوا: در اینجا لیطالعوا جمله ای جداگانه است و ربطی به جلوساً ندارد همچنین به خاطر حرف ل هم می باشد و جمله قبل از لیطالعوا هم کامل است پس مفعول مطلق تأکیدی است. ذهب الناس إلى الراعي ذهاباً لیساعدھ مقابل الذئب: باز تأکیدی است به خاطر حرف ل و جمله جداگانه. إنى أجاهد فى حياتى مجاهدة لأحصل على رضوان الله: تأکیدی است.

جرحت طفله جرحا بعد تصادمها: باز تأکیدی است و ترکیب بعد تصادمها جمله نیست و جمله قبل از آن هم کامل است.

أحدثت هذه المشكله القلق إحداثا في قلوبنا مره أخرى: تأکیدی است به خاطر حرف جر لم یقبل المعلم تکاسل تلمیذه فی الدرس قبولالله کان ذکیا: جمله قبل از لأنه کامل است پس تأکیدی است بطل الوطن هو الذى یجاهد جهادا لیدافع عن کرامه الشعب: به خاطر حرف ل و کامل بودن جمله قبل از آن تأکیدی است.

فأصبرصبرا في مجال الموت فإنه يرانا عن القريب: تأکیدی است چون بعد از صبر صفت یا مضاف الیه نداریم بلکه حرف جر داریم.

تهجم اليومات على الفراخ هجوما مسرعه(قطعاً جغدها برجوجهها حمله ور می شوند). دقت شود که کلمه مسرعه چون مؤنث است با هجوما که مذکور است هماهنگ نیست پس هجوما تأکیدی است و مسرعاً صفت نیست که مفعول نوعی باشد بلکه حال است.

دمّر الجيش البشري آلاف البيوت تدميراً مسرورين: باز مابین مسرور و تدمير به دليل جمع و مفرد بودن تطابق نیست و مسرور حال است.

شاهدت المعلم في المدرسه مشاهده مسرورا: تأكيدی است و مسرور حال است.

إبتعد عن المعاصي ابتعاداً خائفاً من العقاب: از گناهان به خاطر ترس از عقاب حتماً دوری کن. (چون ابعاد حال است و جمله قبل از آن كامل است. صاحب حال هم ضمیر أنت مستتر است.)

و اذکر بجوار حک ذکرا حتی تجد الفلاحه: تأكيدی است و جمله قبل از حتی كامل است.

إنه يحسن إلى الفقراء إحساناً وقد تجرعت نفسه فقراً كثيراً: به خاطر حرف واو تأكيدی است اماً اگر حرف واو نبود نوعی محسوب می شد زیراً جمله ناقص می شد و با حرف قد كامل می شد مثل: إنه يحسن إلى الفقراء إحساناً قد تجرعت نفسه فقراً كثيراً: او به فقراء به گونه ای نیکی می کند که خودش فقر بسیاری را چشیده است.

قد أنعم الله على البشر إنعاماً ولو كان كفوراً: تأكيدی است.

ألم أنصحكم بإستخدام العقل نصيحة، إنه هبه من الله: آيا قطعاً شما را در به کارگيري عقل نصيحت نكردم). تأكيدی است و جمله قبل از إنه هم كامل است و اينکه نصيحة مؤنث است و ضمیر إنه مذكر است و با هم همخوانی ندارند پس تأكيدی است.

نکته: در شعر می گوییم: مصدر جامد شود مفعول مطلق آخر جمله شود تأکید مطلق مفعول نوعی بیانی در وسط آید بدانی با صفت آید بدانی با مضاف آید تو دانی.

ترجمه مفعول مطلق: مفعول تأكيدی با آوردن قیدهای (حتماً، قطعاً، بـ شک و بـ گمان) ترجمه می شود.

كلم الله موسى تکلیما: خدا با موسى قطعاً سخن گفت.— نزل الملائكة تنزیلا: فرشتگان بـ شک فرود آمدند.—

استغفرت الله استغفارا: از خدا بـ گمان أمرزش خواستم.— أذکروا الله ذکرآک خدا را حتماً ياد کنید.

ترجمه مفعول مطلق نوعی: مفعول مطلق هایی که با صفت همراه هستند مفعول مطلق ترجمه نمی شود بلکه صفت آن به صورت قیدی بر سر فعل ترجمه می شود.

تجهید الام اجتها<sup>ا</sup>دا بالغا: مادر بسیار تلاش می کند.— استغفرت الله استغفارا صادقا: از خدا صادقانه آمرزش خواستم.— فاصبر صبرا جمله: به زیبایی صبر کن— انطلق المجاهدون انطلاقا سریعا: مجاهدان باسرعت منتقل شدند.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی که همراه با مضاف الیه است از قید(مانند، چون، همچون و ...) استفاده می کنیم. کان الابطال یهاجمون العدو مهاجمه الاسود: قهرمانان مانند شیران به دشمن هجوم می برند.— أنفق الرجل المؤمن أمواله إنفاق الصالحين: (مفعول مطلق نوعی). مرد مؤمن اموالش را همچون اموال صالحان انفاق کرد.— استغفرت الله استغفار الصالحين: از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.—

### مستثنی و اسلوب حصر:

مستثنی:

اگر بخواهیم یک حکم جزئی را از یک حکم کلی مستثنی می کنیم به آن استثنای می گوییم که در آن إلا ادات استثنای، جمله یا کلمه بعد از إلا: مستثنی (حکم جزئی) و جمله قبل از إلا مستثنی منه (حکم کلی) است. به این اسلوب مستثنی می گوییم.

برای مثال در فارسی می گوییم: همه بچه ها آمدند جز حمید: حمید مستثنی (حکم جزئی)، بچه ها مستثنی منه (حکم کلی).

نکته: در جملات مثبت و غیر سؤالی اسلوب مستثنی داریم که در آن مستثنی از مستثنی منه جدا می شود.  
نکته مهم: به طور کلی و درنود و پنج درصد اوقات (نه صدرصد اوقات) اسلوب مستثنی و مستثنی منه را در کلمات عمل، سبب، خبر، احد، شی، شخص، کل، الناس، افراد، الإنسان، التلاميذ، الزملاء (دانش آموزان)، فواكه (میوه ها)،

خبر، ثوب(لباس)،أمر داریم زیرا از این کلمات می توان حکم جزئی (مستثنی) را به راحتی جدا کرد.  
مثال:

نجح الزملاء في الامتحان إلا حشاماً: دانش آموزان در امتحان موفق شدند جز حشام.

حشام مستثنی (حكم جزئی)، دانش آموزان مستثنی منه (حكم کلی)

کل وعاء يضيق بما جعل فيه إلأ وعاء العلم هر چيزی تنگ می شود به واسطه آنچه در آن قرار داده شده جز ظرف علم: العلم: مستثنی ، (حكم جزئی)، کل و عاء:مستثنی منه(حكم کلی).

نجحت التلميذات فی امتحانات المدرسه إلأ إنتنتین منهنّ : جز دو نفر باقی دانش آموزان در امتحانات مدرسه پیروز و موفق شدند: اثنتین:مستثنی، التلميذات: مستثنی منه.

لاینچح الناس إلأ الملتزمين بالاعمال الخير: جز پایبندان به اعمال خیر از مردم موفق نمی شوند. الملتزمين: مستثنی (حكم جزئی)، الناس: مستثنی منه (حكم کلی)

لاینچح الانسان فی حیاته إلأ المجدین: از میان انسانها فقط انسان های کوشای زندگی اش موفق می شوند: الانسان: مستثنی منه (حكم کلی)، المجدین: مستثنی (حكم جزئی).

لن ينجح الناس فی الحیاہ إلأ المجتهدین : المجتهدین مستثنی(حكم جزئی)،الناسُ : مستثنی منه (حكم کلی).  
فَبِلَ المديِّر كَالموظفين إلأ شاباً يمدح نفسه: مدیر همه کارمندان را به جز جوانی که خودش را مدح می کرد پذیرفت. شاباً (مستثنی)، کلَ الموظفين (مستثنی منه)

ماحضر افراد الاسره إلأ ثلاثة منهم: از افراد خانواده جز سه نفر از آنها حاضر نشدند.

افراد (مستثنی منه،) (حكم کلی)، ثلاثة:مستثنی(حكم جزئی)،

لم يكن لديه لباس الا ثوباً يحفظه من البرد: نبود نزد او لباسی جز پیراهنی که او را از سرما حفظ می کرد. ثوباً: مستثنی(حكم جزئی)، لباس: مستثنی منه(حكم کلی).

لم يستسلم للشیطان شخص إلأ من تکبر: برای شیطان شخصی تسلیم نمی شود جز کسی که تکبر بورزد: شخص: مستثنی منه (حكم کلی)، من: مستثنی(حكم جزئی)

استَشِرْ فی امورك الناس إلأ الغافلين : الناس: مستثنی، غافلین: مستثنی منه.  
لا يريد العلم أن يساعد احدا إلأ المجتهدین: معلم نمی خواهد به کسی جز کوشایان کمک کند: المجتهدین:

مستثنی (حكم جزئی)، احداً مستثنی منه (حكم کلی)

لَا عَانِي شَيْئاً فِي الْفَصْلِ الصِّيفِ إِلَّا الْهُوَءُ الْحَارُ : به زحمت نمی اندازد مرا چیزی در فصل تابستان جز هوای گرم:

شیئاً مستثنی منه ، (حكم کلی)الهواء: مستثنی(حكم جزئی).

ما شاهدتُ فِي السَّاعَةِ احْدًا إِلَّا صَادِقًا : در لحظه کسی جز صادق را ندیدم: صادق: مستثنی (حكم جزئی)، احد: مستثنی منه (حكم کلی).

لَا شَاهَدْتُ فِي حَيَّاتِ الْعَقَادِ شَيْئاً إِلَّا النِّشَاطُ : در زندگی عقاد فقط نشاط را می بینیم: النشاط: مستثنی (حكم جزئی)، شیئاً: مستثنی منه (حكم کلی).

لَا يَتَقَدَّمُ احْدًا فِي الْحَيَاةِ إِلَّا مَنْ يَتَحَمِلُ الْمُشَكَّلَاتِ يُبَشِّرُ فَرَتْ نَمِيَ كَنْدُ دَرِ زَنْدَگَى جَزْ كَسِي كَه سَخْتَى هَا رَا تَحْمَلُ مَيْ كَنْدُ: من: مستثنی(حكم جزئی)، احد: مستثنی منه(حكم کلی).

مَا احْدُ عَلَى حِقٍ إِلَّا الصَّادِقِينَ : احد: مستثنی منه، الصادقین: مستثنی، جز صادقان کسی بر حق نیست.

مَا أَحَسَّتُ هَذِهِ التَّلَمِيذَ شَيْئاً إِلَّا التَّعَبَ وَ الْمَشْقَةَ : این دانش آموز چیزی جز سختی و مشقت را حس نکرد: شیئاً: مستثنی منه، التعب: مستثنی

لَيْسَ احْدُ عَلَى حِقٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا الْمُؤْمِنِينَ بَا ا...: کسی در دنیا بر حق نیست جز ایمان آورندگان به خدا: المؤمنین: مستثنی، احد: مستثنی منه

لَا تَطْلُبُوا شَيْئاً إِلَّا الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ: جز باقیات الصالحات چیزی را طلب نکنید. شیئاً: مستثنی منه، الباقیات: مستثنی.

يَنْتَبِضُ دَقَاتُ قَلْبِكَ لَاحِدٌ إِلَّا لِتَلَامِيذِكَ: آیا ضربان قلب تو برای کسی جز دانش آموزانت می زند: احد: مستثنی منه، تلامیذ: مستثنی.

مَا شَاهَدْتُ احْدًا فِي الصَّفَ إِلَّا اخْيَ: در کلاس کسی را جز برادرم ندیدم: احدا: مستثنی منه، الصف: مستثنی.

لَا يَتَأَثَّرُ بِالآيَاتِ الْقُرَآنِيَّه احْدُ إِلَّا مَنْ كَانَ خَاصِعًا: جز کسی که خاشع است احدی از آیات قرآنی تاثیر نمی پذیرد: من: مستثنی، احد: مستثنی منه

لاتعمل عما إلا ما يقربك من ربك: کاري را انجام نده جز آن چه تو را به پروردگارت نزديک می کند. عمل:

مستثنی منه (حكم کلی)، ما: مستثنی (حكم جزئی)

ماکان لنا عمل إلا الدعا با ...: برای ما کاري نبود جز دعا کردن برای خدا. الدعا: مستثنی (حكم جزئی)، عمل: مستثنی منه (حكم کلی).

لاتطلب عما آخر فی الصباح إلا المطالعة: کار دیگری را جز مطالعه در صبح طلب مکن: مطالعه مستثنی، عما: مستثنی منه.

مارأيتُ سبباً فی نجاح الانسان إلا السعى: سببی را در موفقیت انسان جز سعی ندیدم: سعی: مستثنی، سبب: مستثنی منه.

ما سمعتُ من التلفاز خبرأ إلا الاخبارالاقتصادية : جز اخبار اقتصادی خبری را از تلویزیون نشنیدم: الاخبار: مستثنی، خبرأ: مستثنی منه.

لم تشترالامُ طعاماً إلا الخبز : مادر غذایی را جز نان برای پرسش نخرید: خبز مستثنی و طعام مستثنی منه است.

ما طالعتُ ليلة الامتحان كتاباً إلا كتاب العربية: فقط کتاب عربی را مطالعه کردم. (كتاب العربية: مستثنی، كتاباً حكم جزئی،مستثنی منه: حكم کلی)

إنه لم ينس أصدقائي إلا ثلاثة منهم : او فقط سه نفر از دوستانم را فراموش کرد ثلاثة: مستثنی، أصدقاء: مستثنی منه

ما شاهدتُ الأطفالَ في الحديقه إلا ثلاثة منهم: فقط سه تا از بچه ها را در باغ دیدم. - ثلاثة: مستثنی حکم جزئی،الأطفال: مستثنی منه حکم کلی

مثال های دیگر:

# الأشیی در مسیر موفقیت

و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلـا ابليس مستثنى و نوع آن را معلوم کن؟ ابليس يک نفر است و از گروه سجده کنندگان جدا شده پس مستثنی است.(وهنگامی که به فرشتگان گفتیم سجده کنید به آدم پس سجده کردند جزا بليس). ابليس مستثنی – الملائكة مستثنی منه .

مثال: جاء المعلمون إلـا علياً على که يک اسم جزئی است در مقابل چند معلم، از آن ها جدا شده است.

رکب جميع المسافرين إلـا ثالثاً (جميع مسافران سوار شدند جز ۳ نفر) مستثنی منه

در اینجا سه نفر از جميع مسافران جدا شده است.

ينجح اللاميد في الامتحان إلـا المتكاسل (دانش آموزان در امتحان موفق می شوند جز تنبیل). مستثنی منه

أتبعض دقات قلبك لأحدٍ لا اللاميد: (آیا تپش های قلب تو برای کسی جز دانش آموزانت می تپد). در

اینجا تلامید از احد جدا شده است.

### حصر و اختصاص:

اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی را حصر می گویند که در آن فقط مستثنی (حکم جزئی) آن هم به شکل حصر داریم و مستثنی منه محدود است.

مثال: معمولاً در حصر، جمله قبل از الا لاحظ فاعل، مفعول، مبتدا یا خبر بودن و تعداد کامل نیست مثال:

ما فاز الا الصادق: جز صادق کسی رستگار نشده فقط صادق رستگار شد: همان طور که می بینید جمله قبل از الا ناقص است و به نوعی فاز تنهای است و فاعل آن صادق به بعد از الا رفته و در آن حصر شده است.

ما شاهدت في المكتبه الا كاظماً: فقط کاظم را در کتابخانه دیدم: با حذف جار و مجرور قبل از الا می بینید که باز جمله قبل از الا تنهای است و مفعول آن کاظم بعد از الا حصر شده است.

لاییاس من روح ... إلا القوم الكافرون: نالمید نمی شوند از عنایت خدا جز قوم کافران: با حذف جار و مجرور من روح ... باز جمله قبل از الا را تنهای و ناقص می بینیم زیرا فاعل آن القوم بعد از آن آمده است.

ما بقیَ علیکم إِلَّا الوفاءُ : چیزی جز وفا بر شما نماند: با حذف جار و مجرور علیکم قبل از إِلَّا و تنها ماندن فعل بقی نیاز به فاعل الوفاء حس می شود که حصر است.

ما شاهد <sup>ث</sup> هناك إِلَّا جماعيَّين : (در آنجا چیزی جز دو جماعت ندیدم). با حذف هناك قبل از إِلَّا نیاز به مفعول فاعل

قبل از إِلَّا حس می شود که در بعد از إِلَّا حصر شده است.

لا تقل لوالدیک إِلَّا الجميلَ : به پدر و مادرت جز زیبایی را نگو: با حذف جار و مجرور لوالدیک و ناقص ماندن لاتقل نیاز به مفعول جميل حس می شود. پس حصر است

لم نرَحِينَ حركَة البدر داخلَ الغيوم و خارجَها إِلَّا خمسة نجومٍ : هنگام حرکت بدر داخل ابرها و خارج آن فقط پنج ستاره را دیدیم: دقت کنید که کلمه حین و جملات معطوف به آن را می توان مانند جار و مجرور قبل از إِلَّا حذف نمود پس در نتیجه مفعول خمسه محصور شده است.

ما بدأ بالدراسات الطبيعية في السنن الأربعين من العمر إِلَّا واحدٌ و هو رازی: شروع نکرد به تحقیقات پژوهشی در سن ۴۰ سالگی از عمر کسی جز رازی با حذف جار و مجرور بالدراسات و ادامه آن کلمه واحد فاعل بدا شده است.

لاینتهی مِن الخطاء إِلَّا مَنْ إعتبرَبه: فقط کسی که از اشتباه عبرت بگیرد به آن پایان می دهد: معمولاً در بیشتر اوقات (نه همه) حرف من بعد از إِلَّا نقش فاعل محصور را دارد در اینجا هم با حذف جار و مجرور من الخطأ کلمه قبل از إِلَّا تنها می ماند و در نتیجه نیاز به فاعل دارد.

ما نجح في الامتحان إِلَّا المتكاسلُ : جز تنبیل کسی در امتحان موفق نشد: با حذف مجرور في الامتحان و ناقص ماندن نجح نیاز به فاعل متکاسل است که محصور شده است.

ما الحياة الدنيا إِلَّا لهُ : «حيات الدنيا جز له و لعب نیست»: جمله قبل از إِلَّا ناقص است زیراً الحياة الدنيا چون مبتداست تنهاست و خبر له در إِلَّا محصور شده است.

ما قصدَ العلماء إِلَّا الهدایة «جز هدایت و راهنمایی علماء چیزی را قصد نکردن: جمله قبل از إِلَّا به دلیل نیاز به مفعول کامل نیست و مفعول در بعد از إِلَّا حصر شده و ما بین هدایت و علماء رابطه کلی و جزئی مطرح نیست.

نکته: در برخی موارد در اسلوب حصر قبل از إلا مفعول مقدم می شود و فاعل به بعد از إلا منتقل می

شود یعنی جمله قبل از إلا نیاز به فاعل دارد مثال هایی از نوع:

لایدر إلا المؤمنون: این امری است که جز مؤمنان کسی آن را درک نمی‌کند. (در اینجا قبل از إلا مفعول به إلا فاعل)

مفعول(ه) آمده و فاعل المؤمنون در إلا حصر شده است

المؤمن لا يقول إلا الحق (مؤمن کلامی را جز حق نمی گوید): در جمله قبل از إلا مفعول مقدم شده و فاعل

در بعد از إلا حصر شده است.

لم يُضيّع عمره في هذه المدرسة إلا ز\_\_\_\_ ميلي: جز شاگرد من کسی عمرش را در این مدرسه ضایع نکرد: زمیلی،  
فاعل است که محصور شده و مفعول عمره هم قبل از إلا و في هذه المدرسه را می توان حذف کرد. نکته بعدی  
این است که مابین عمر و زمیلی رابطه کلیت و جزئیت نیست.

لا يُكملُ دينَكُم إلا حسنُ الخلق: جز حسن خلق چیزی دین شما را کامل نمی‌کند: دقت کنید که در جمله قبل  
از إلا دین مفعول است و فاعل جمله که حسن الخلق است در إلا محصور شده است. نکته بعدی این است که  
چون حسن خلق از ویژگی ها و حالات انسانی است نمی تواند از دین جدا شده باشد.

لا يستغفرا... إلا من وجدَه رحيمًا: جز کسی که خداوند را رحیم یافته کسی از خدا استغفار نمی‌کند: چون قبل از  
إلا مفعول ... آمده، فاعل من در إلا محصور شده است. نکته بعدی این است که ... و من در یک ردہ نیستند(یک  
حکم کلی و جزئی نیستند) تا (من) از (ا...) استثنای بشود.

لا يعلمُ كلَّ ما في صدور العالمين إلا ... نمی‌داند هر آن چه را در سینه های جهانیان است جز خدا: چون در جمله  
قبل از إلا مفعول کل داریم پس ... فاعل است که محصور شده است.

لايجرِبُ المَجْرِبَ إلا المخطئُ في اعماله: آزمایش نمی‌کند انسان مجرب را جز خطاكار در اعمالش: باز در جمله  
قبل از إلا مفعول مجرب آمده و فاعل به بعد از إلا رفته و اینکه مجرب و مخطئ دو حکم کلی و جزئی نیستند.

هل ينصح الناس إلـا العلماء: آيا جز دانشمندان کسی مردم را نصیحت می کند: باز قبل از إلـا مفعول آمده و العلماء در نقش فاعل است که در إلـا محصور شده است.(بابین ناس و علمانیز حکم کلی و جزئی مطرح نیست زیرا هر دو جمعند.)

ماسمعتْ أن يعلم اسراری إلـا الامین : اجازه ندادم که اسرارم را جز انسان امانت دار بداند: چون در جمله قبل از إلـامفعول اسرار داریم، فاعل الامین بعد از إلـا آمده که محصور است.(همچنین ما بین اسرار و انسان امانت دار هماهنگی نیست زیرا دومی از اخلاقیات انسانی است در حالی که اولی نیست.

لم يحصد المحاصيل الزراعية إلـا هذا الفلاح النسيط: جز این کشاورز فعال کسی محصولات کشاورزی را درو نکرد: چون قبل از إلـا مفعول محاصيل را داریم در نتیجه فاعل هذا پس از إلـا محصور شده است. نکته بعد این که نمی توان محصول ها را از کشاورز جدا کرد زیرا محصول از آشیاء است و فلاح از ویژگی های انسانی است.

نکته: دربیشتر اوقات(نه صد درصد) اگر بعد از إلـا جار و مجرور بباید ما در چنین جمله ای حصرداریم. البته باید دقیق کرد که مستثنی از مستثنی منه در کلماتی مانند(احد، شخص، عمل و...) جدا نشده باشد. مثال: لاتطلب عملأ إلـا بقراءه القرآن: قراءه القرآن: مستثنی، عملأ: مستثنی منه: فقط قرائت قرآن را به عنوان عمل انجام بده.

يا ايتها التلميذات لاتهتمن في ايام العيد بأمر إلـا بكتابه الدروس: ای دانش آموزان در ايام عید به امری جزو شتن دروس اهتمام نورزید: أمر: مستثنی منه: بكتابه الدروس مستثنی.

اما در سایر اوقات اسلوب حصر داریم هنگامی که بعد از إلـا جار و مجرور بباید مثال: فما اعتمد العقاد إلـا على نفسه: عقاد فقط بر خودش اعتماد کرد.(اسلوب حصر)

وما توفيقی إلـا بالله : توفيق من فقط به وسیله خداست. (اسلوب حصر) داریم زیرا الله از چیزی جدا نشده و جمله قبل از إلـا کامل نیست و الله خبر است که حصر شده است و توفيق هم مبتداست.

# الشی در مسیر موقف

شعرتُ أنَّ بلادي لاتصاب إلَّا بالتکاسل: احساس کردم که کشورم جز به تنبلی گرفتار نمی شود. (اسلوب حصر):

البته باید دقت کرد قبل از الا مستثنی منه به مانند احد، شی، عمل و ... قبل از الا نیامده باشد زیرا در این صورت استثنای شوند نه حصر.

ما عرفتُ إخوانی إلَّا بعد حوادث الدهرِ : در اینجا بعده که بعد از إلَّا آمده حصر است و از چیزی جدا نشده است.

«فقط بعد از حوادث روزگار برادرانم را شناختم.».



تلاشی در سپرمه فایل



- ✓ دانلود گام به گام تمام دروس
- ✓ دانلود آزمون های قلم چی و گاج + پاسخنامه
- ✓ دانلود جزوه های آموزشی و شب امتحانی
- ✓ دانلود نمونه سوالات امتحانی
- ✓ مشاوره کنکور
- ✓ فیلم های انگیزشی

[Www.ToranjBook.Net](http://Www.ToranjBook.Net)

[ToranjBook\\_Net](https://t.me/ToranjBook_Net)

[ToranjBook\\_Net](https://www.instagram.com/ToranjBook_Net)